

تاریخنگاری عربان

و متون تاریخ

دوران اسلام

● ایمان نوروزی
دانشجوی دوره‌ی دکتری تاریخ ایران پیش از اسلام

در بحث تاریخنگاری اسلامی، تاریشناسی الگوهای ذهنی مورخین با دشواری‌های خاصی روبرو است. نخست این که تاریخنگاری اسلامی، مشتمل بر جهت‌گیری‌های بعضاً متضادی است که در طول تاریخ تدوین کتب تاریخی، یک به یک رخ نموده‌اند. در نتیجه، زمانی که از تاریخنگاری اسلامی سخن می‌گوییم، مجموعه‌ای از روندهای متفاوت و اندیشه‌ها و الگوهای ناهمگون را در نظر داریم.

دیدگاه تاریخی قرآن و قرون اولیه اسلامی به زودی تحت تأثیر عواملی، به کنار رانده می‌شود و برخی الگوهای نو، جایگزین و رقیب جدی آن دیدگاه‌ها می‌شوند. اما تناقض آشکار میان شیوه‌ی روایت قرآن و نخستین آثار تاریخنگاری اسلامی با سنت اصلی تاریخنگاری اسلامی، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

پژوهشگران بر این باورند که سنت تاریخنگاری اسلامی، تحت تأثیر سنت تاریخنگاری و وقایع‌نگاری کهن منطقه، راهی نو و متفاوت از سنت قرآنی را در پیش گرفته است. این سنت‌های کهن را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد:

- ۱- سنت تاریخنگاری شرقی، شامل تاریخنگاری عبرانی و ایرانی؛
- ۲- سنت تاریخنگاری غربی، شامل تاریخنگاری یونانی، رومی و بیزانسی، و سریانی.

از آنجا که بررسی تمام این عوامل تأثیرگذار در این جستار ممکن نیست، یکی از مهم‌ترین آن‌ها، یعنی دیدگاه تاریخنگاری عبرانی را مورد بررسی قرار خواهیم داد تا نشان دادن مصاديق و توصیف روند تأثیرگذاری الگوهای تاریخنگاری عبرانی بر سنت تاریخنگاری اسلامی، گامی در بازشناسی عوامل تأثیرگذار بر تغییر روند اندیشه و روش تاریخنگاری در اسلام برداشته باشیم.

در حوزه‌ی متونی که با هدف تاریخنگاری در جهان تألیف شده‌اند، آثار مورخین دوره‌ی اسلامی، همواره شاخص و موضوع بررسی پژوهشگران بوده است. زیرا این آثار، نخستین دستاوردهای فرهنگ اسلامی شمرده می‌شوند و در صد عظیمی از تالیفات مسلمانان را تشکیل می‌دهند. (روزنقال، ج ۱، ص ۵)

مسلمانان کتاب‌های بسیاری در موضوع تاریخ پدید آورده‌اند، چنان‌که

هیچ قومی پیش از آغاز عصر جدید، در این رشتہ به پایه‌ی ایشان

نرسیده بود (ولایتی، ص ۲۴۶). این پیشرفت شگرف، محدود و منحصر

به مسلمانان عرب نژاد نبود، بلکه در میان مسلمانان غیرعرب نیز کتب

تاریخی - به استثنای الهیات - ارزنده‌ترین و تقریباً تنها دستاورده فعالیت

فکری بود و خادم مقاصد عملی آن‌ها به شمار می‌آمد. (همان، ص ۵).

اما تحول عمیق ادراکات معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه در مواجهه با

متون تاریخی باعث شده امروزه دلیل بر جسته بودن این متون را، نه

صرف ثبت و ضبط اخبار مهم، بلکه اسلوب مشخص، مدون و سامان‌مند

این متون بدانیم. این مشخصات، نماینگر دیدگاه تاریخ‌نگاری مورخ و در

نتیجه، اندیشه‌ها، باورها و محیط اجتماعی پیرامون او است.

باید توجه داشت که رویکرد هر مورخ لزوماً بر «گزینش» خبر و روش

بیان آن خبر، استوار است و هر گزینشی حتماً و لزوماً الگویی دارد. هیچ

مورخی نمی‌تواند تمام و قایع را ثبت کند. او از میان وقایع متعدد، آن‌هایی

را که مهم می‌پنداشد، بر می‌گزیند. این گزینش تا اندازه‌ای مبتنی بر افکار و

عقاید شخصی اوست اما بر عرف و علایق اجتماعی او نیز دلالت می‌کند.

از سوی دیگر، سنت تاریخ‌نگاری نیز در این انتخاب نقش دارد (چایلد،

صفحه ۴۱-۴۲). به این ترتیب، پرسش اساسی، «خاستگاه» و «تبار» ان

الگوهاست.

تبارشناسی متون تفسیر و ترجمه‌ی یهود (نه خود کتاب مقدس)، از طریق

یهودیان ساکن در شبیخزیره‌ی عربستان، نظری القرقسانی و یا عبرایان

تازه‌مسلمان، که بیشتر به کتابت اشتغال داشتند، نظری کعب‌الاحmar، به

متون تاریخ‌نگاری اسلامی راه یافته و از این طریق، روش الگویی نو

را در تاریخ‌نگاری اسلامی مطرح کرده است. در این جستار، نخست به

شناخت تفاوت دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری قرآنی با قرون بعدی اسلامی

خواهیم پرداخت، سپس دلایلی در اثبات تأثیریدیری گونه‌ی اخیر اقامه

خواهیم کرد. در این میان، به خاستگاه علم‌الانساب نیز اشاره خواهد کرد.

سال‌هاست که تاریخ پژوهان در پی کشف عوامل مؤثر بر روند تاریخ‌نگاری

اسلامی، اسناد تاریخی را می‌کاوند. کتاب بلاشی‌اسی تاریخ‌نگاری اسلامی

اثر طیب الہبری (۱۹۹۹)، استادیار مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه

ماساچوست، گام مهمی در بازشناسی عناصر دخیل در تغییر روند و نگرش

تاریخ‌نگاری اسلامی بود. وی دیدگاه علم‌الانساب نیز اشاره خواهد کرد.

و نخستین انتقادات جدی را به مکتوبات مورخین مسلمان (دوره‌ی

هارون‌الرشید، امین و مأمون) وارد ساخت. وی نشان داد که دیدگاه‌ها، الگوها

و سنت تاریخ‌نگاری پیش از اسلام، بر تاریخ‌نگاری اسلامی تأثیر گذاشته

است. (El-Hebri, 1999)

اما موفق‌ترین نمونه در این باب، مقاله‌ی «رویکردی انتقادی به تواریخ

و تاریخ‌نگاری خاور میانه» اثر جنت کلین (۲۰۰۷) است که به ریشه‌یابی

و تبارشناسی تاریخ‌نگاری منطقه‌ی پرداخته است. با این توصیفات، شایسته

است در کهن‌بوم ایران، خاستگاه و مهد جمعی از بزرگ‌ترین مورخان

دوران اسلامی، پژوهشگران توجه بیشتری را به شناسایی ریشه‌های

اصلی تاریخ‌نگاری اسلامی مبذول کنند.

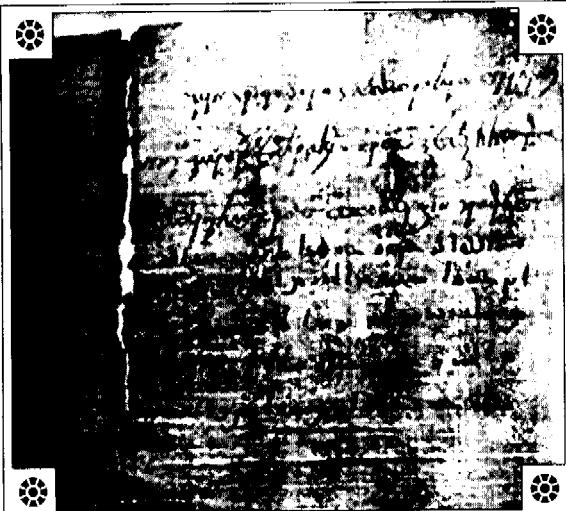
نگاهی به روندهای تفاوت در تاریخ‌نگاری اسلامی
برخلاف گذشتگان، مورخان معاصر هر حادثه‌ای را حاصل تأثیر زنجیره‌ای
پیوسته از رویدادهای مؤثر بر هم می‌دانند. از دید آن‌ها، به هیچ روى
عقلوں و منطقی نیست که عناصر رویدادهایی چون تغییر ناگهانی اندیشه
و روش تاریخ‌نگاری را مقولاتی گسته و نامرتب با حوادث پیش و پس
از آن بدانیم. اگر با چین رويکردی، به یاری‌یابی تاریخ‌نگاری اسلامی
پردازیم، روندی بی‌نهایت پیوسته و منظم خواهیم یافت که همه‌ی
دگرگونی‌هایی به ظاهر بی‌ربط و مستقل، در زنجیره‌ای از رویدادها جای
می‌گیرند.

در دوره‌ی اسلامی، سرآغاز نگاه تاریخی به رویدادها را می‌توان وحی و
قرآن دانست. قرآن کریم به عنوان متن پایه و اساس فرهنگ اسلامی،
انسان را به تفکر در آیات بین و اشکار الهی فرامی‌خواند. از دید قرآن،
هدایت و فلاح که در نهایت، نیل به حقیقت و کشف ذات هستی یا
خداآوند است، از طریق این آیات صورت می‌گیرد. (حضرتی، ص ۱۲۰)
در قرآن با سه حوزه از آیات الهی روبه‌رو هستیم که عبارت‌اند از: انسان،
طبیعت و تاریخ. دو مقوله‌ی طبیعت و تاریخ، مقولاتی مستقل از انسان
نیستند. «طبیعت» محیط پیرامون انسان و «تاریخ» همان تبار و فضای
حاکم بر نیاکان انسان است. رویکرد قرآن در معرفی این آیات حوزه از آیات
الهی چنان است که گویی هر سه به یک اندازه در دسترس و ملموس
هستند، تا آن اندازه که از هر انسانی در هر مقام و جایگاه علمی انتظار
می‌رود آن آیات را به راحتی دریابد.

بر این اساس، داشتمدن اعرصه‌ی تاریخ، مشخصات توصیف تاریخی
قرآن، یعنی یکی از این سه شق آیات الهی، را استخراج کرده‌اند. آن‌ها بر
این باورند که توصیف تاریخی قرآن، نظاممند و دارای الگویی مشخص

است. این توصیفات، به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند:

۱. رویکرد قرآن کریم به تاریخ، یک رویکرد صرفاً و قایع تاریخی و روایی
نیست، بلکه مبتنی بر یک روش تأویلی و هرمونتیک است. (حضرتی،
ص ۱۲۰) تاریخ در قرآن، فراتر از یک علم و دانش، به سمت نوعی
حکمت و معرفت شهودی و استعاری برای فراتر رفتن از جزئیات و
رخدادهای، و نقب زدن به گوهر تاریخ، تعالی پیدا می‌کند. (همان‌جا) بر این
اساس، توجه قرآن به تاریخ، نقل صرف رویدادهای گذشته نیست، بلکه
اساساً ارائه‌ی شواهدی از تجارت انسان گذشته برای بند گرفتن و یافتن
راه درست زیستن است. بدین‌سان قرآن، قوانین و سنت حاکم بر زندگی
نوع بشر را، که اختصاصی به گذشته ندارد، به پیرامون خود می‌آموزد.
(ولایتی، ص ۲۴۶) در قرآن، گاه مستقیماً به سنت‌ها و قوانین تاریخی
حاکم بر زندگی انسان اشاره شده و نمونه‌هایی از این قوانین کلی آمده،
یا انسان به عبرت‌آموزی از حوادث گذشته و جستجوی تاریخ برای یافتن
سنت و قوانین تاریخی ترغیب شده است. (صدر، ص ۵۳۰-۵۴) به نقل از
ناجی، ص ۸) قوانینی که به گذشته اختصاص ندارد، بلکه قابل تعمیم به
حال و آینده است. (مطهوری، ص ۷۱، به نقل از ناجی، ص ۸)



قدیمی‌ترین سند تاریخی اعراب که بر روی پاپیروس نوشته شده، متعلق به سال ۲۳۰ ع.م. است.

۲. معمولاً در جوامع بدوى قبیله‌ای کاربرد داشته است. زیرا در این قبیل، خودآگاهی و هویت فردی، درجه‌ی نازلی داشت و درک فرد از هویت خودش، بیشتر در دریافت او از موقعیت قبیله‌اش خلاصه می‌شد. درنتیجه، نیاز مبرمی به شناسایی تبار و خون خود احساس می‌کردند. در این قبیل، خون و پیوند خونی، یک ارزش اقتصادی و سیاسی مهم ارزیابی می‌شد.

۳. برای حفظ انساب، داستان‌هایی در خلال آن نقل می‌شده تا ارتباط این زنجیره گم نشود. همین امر، انساب را نسبت به دو ژانر دیگر فرهنگ شفاهی اعراب جاهلی، یعنی «الایام» و «قصص»، تاریخی تر سازد، چون ملهمه‌ای است از روایت و نام اشخاص و شباھی فوق العاده با «تاریخ» دارد. در انساب، با اسامی و داستان‌های مربوط به آن‌ها سرو کار داریم. در تاریخ نیز با شخصیت‌های تاریخی و روایت حوادث مربوط به آن‌ها روبه‌رو هستیم.

انساب در تاریخ‌نگاری اسلامی و یهودی

در تمام تاریخ‌نگاری اسلامی، با نشانه‌هایی دال بر علاقه‌ی شدید به تبارشناسی روبه‌رو می‌شویم. هرجا که ممکن بوده، تبارنامه‌های طوبیلی به دست داده‌اند. سیاهه‌های بسیاری از نام همسران و فرزندان حاکمان وجود دارد. در این نوشتة‌ها، اغلب خاستگاه نیائی و قومی حاکمانی مانند آل بویه دیلمی، حکمرانان مغول یا دودمان‌های بربرهای غرب، مورد بحث قرار می‌گیرد. (روزنقال، ج ۱، ص ۱۲۰)

اما نکته‌ی مهم این است که از انساب در قرآن خبری نیست. از این نظر، قرآن دقیقاً در نقطه‌ی مقابل متون مقدس یهودی قرار دارد. متون عبرانی با این که اساساً متن تاریخ‌نگاری نیستند و در چارچوب متون دینی و اعتقادی قرار می‌گیرند و هدف از آن‌ها، اثبات تحقق مشیت الهی و ارائه شواهد برانگیزندگانی برای آن است، حامل الگوهای تاریخ‌نگاری نظیر انساب هستند. در متون مقدس یهودی حتی درباره‌ی اشخاص

۲. قرآن به منزله‌ی کتاب هدایت، سرگذشت انسان را از دریچه‌ی دعوت انبیا می‌نگرد و واژه‌هایی مانند ایام‌الله، سنه‌الله، سنن، سیر، عبرت و قصص، گویای این دیدگاه است. (ناجی، ص ۸)

۳. خداوند در قرآن کریم، مستقیماً مخاطبان خود را به مطالعه‌ی تاریخ و کسب معرفت تاریخی دعوت می‌کند. (حضرتی، ص ۱۲۱) پس قرآن نسبت به تاریخ، رویکردی تبلیغی دارد.

۴. تاریخ در قرآن به صورت گزینشی، مختصر و اجمالی بیان می‌شود نه روایی و توصیفی. قرآن واقعیت گذشته را گزینش می‌کند. (همان‌جا) مقصود از قصص در قرآن، داستان‌سرایی نیست. از این‌رو، در قرآن هیچ سرگذشتی با جزئیات نقل نشده، بلکه نکاتی مایه‌ی تأمل و دقت، یا آموزندگی حکمت و موعظه یا سنتی الهی بیان شده‌اند. (ناجی، ص ۸) گاهی اسامی اشخاص و اماکن و یا دوره‌های تاریخی نیز به دلیل نامرتبط بودن با حکمت نهفته در روایت، حذف شده است.

ترغیب مسلمانان به تاریخ آموزی در آموزه‌های قرآنی و تعالیم نبوی، توجه به تاریخ را نهادنیه ساخت. (همان‌جا) نخستین تواریخ دوره‌ی اسلامی، کم و بیش همان رویکرد قرآن را اساس کار خود قرار دادند. در این نمونه‌های نخستین تاریخ‌نگاری اسلامی که در سه محور اصلی حدیث، سیره و مغایر ارائه می‌شد، هدف و ارمان مورخ به پیروی از قرآن کریم، معرفت‌زایی بود نه نقل روایت. این تواریخ قصد داشتند رفتار یک انسان کامل، یعنی پیامبر اکرم (ص) را به عنوان الگویی عملی، به مسلمانان عرضه کنند. حتی می‌توان گفت یک وجه نوشتمن کتاب‌های طبقاتی که احوال صحابی پیامبر (ص) در آن‌ها بررسی می‌شود، دادن اطلاعات راجع به صحابه‌ی پیامبر (ص) نبوده، بلکه شناخت صحابه‌ی ایشان در پرتو اخبار و اطلاعات، به قصد گرفتن عبرت و ایجاد تغییر بوده است. (حضرتی، ص ۱۲۴)

اما به مرور زمان، بر اساس عواملی که بررسی یکی از آن‌ها هدف این پژوهش است، دیدگاه تاریخ‌نگاری قرآنی، جای خود را به سنتی به ظاهر نو و در باطن کهن داد. در این سنت، روایت حوادث گذشته با جزئیات فراوان در دستور کار قرار گرفت و در عین حال، از هرگونه برانگیختن حس تفکر در مخاطب تهی شد. در این شیوه‌ی جدید تاریخ‌نگاری اسلامی، تبارشناسی و علم‌النسب به وضوح مورد توجه قرار گرفت و کتاب‌های مفصلی در انساب نوشته شد. به زودی نسبت‌نامان قدیم، جامه‌ی مورخین را پوشیدند و اساس تاریخ‌نگاری اسلامی را متحول کردند.

اما آنچه از آن با اصطلاح «انساب» یاد می‌کنیم، چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ شناخت وجهه متمایز انساب، برای درک بهتر ارتباطات و ریشه‌های مشترک نسبت‌نامانی‌ها و تبارشناسی‌ها که شالوده‌ی کار ما است، لازم و ضروری است.

چیستی و تعریف علم انساب

در تعریف انساب باید گفت که انساب:

۱. زنجیره‌ای از نام‌هایست.

بابلی علاقه‌هی خاصی به ثبت مراحل عملیات ساختمانی بنای مورد علاقه‌شسان داشتند و این امر، درباره‌ی بنایی که برای تقدیم به خدایان بریا می‌شد، دو چندان بود. در این کتبه‌ها هیچ سخنی از نبردهای این پادشاهان و یا تحولات سیاسی زمانه‌شان به میان نمی‌آمد. این کتبه‌ها صرفاً حاوی فهرستی طولانی از نام پادشاه و نیاکانش بود تا برای هر کدام از آن‌ها، برکت و درود ایزدان خواسته شود. به علاوه، برای این که نیاکان درگذشته‌ی این پادشاه قطعاً مشمول بخشش ایزدان قرار گیرند، یک واقعه‌ی مهم از دوران زندگی‌شان که آن‌ها را شایسته‌ی بخشش ایزدان می‌ساخت، به اختصار در این فهرست بیان می‌شد. شاید همین نقطه را بتوان آغاز نسبت‌نامه‌ها دانست. چنان که پیش‌تر یاد شد، نسبت‌نامه‌های ادور بعدی نیز به طور مشابه، حاوی برخی داستان‌ها و روایات بعض‌اً خیالی، درباره‌ی اجداد فرد موردنظر هستند.

اما شیوه‌ی دوم تاریخ‌نویسی در بابل، کتابت بر روی سنگ بود. نوشتن بر روی سنگ و دیواره‌ی کوه‌ها، فضای کافی در اختیار کاتب قرار می‌داد تا با آسودگی، درباره‌ی نیاکان پادشاه قلم‌فرسایی کند. در این کتبه‌ها به یکباره شاهد ظهور شرح و تفصیل نبردهای پادشاهان آشور و نیاکان آن‌ها هستیم. این تحول، مقارن ظهور اداد نیزیاری یکم است. اندکی بعد، متون عبرانی نیز ناگهان مملو از انساب و تبارشناسی شدند، تا آنجا که تبار شخص، به ملاک و محک حقانیت گفته‌های او تبدیل شد. انتقال علم الاتساب به عربستان

از سال ۹۰۰ق. عبرانیان در میان اعراب شبه‌جزیره ظاهر می‌شوند. (کلپرمن، ج ۲، ص ۲۵۸) اما موج نخست مهاجرت آن‌ها را می‌توان مقارن ویرانی معبد اول بیت المقدس (یا زبان عبری، بیت همیداش)، در سال ۵۸۵ق. م. دانست. موج دوم مهاجرت یهودیان به سرزمین‌های عربی در سال‌های ۱۳۲ تا ۱۳۵م. روی داد، یعنی همان زمانی که برکو خبا عليه رومیان شورید. (همان جا)

مهاجرت یهودیان از این دوران به بعد، به صورت یک سیر دائمی و تقرباً بدون توقف ادامه یافت تا این که تنها ۷۱ سال پیش از تولد یسوع می‌دانستند. (همان، ص ۲۵۹) یعنی در سال ۰۰۵م، پادشاه یمن و تمام انباعش به دین یهود گرویدند.

اعراب خود را از احلاف اسماعیل، پسر بزرگ حضرت ابراهیم (ع) می‌دانستند و یهودیان خود را از نسل اسحاق، پسر کوچک‌تر آن حضرت. (همان، ص ۲۵۸) زبان اعراب و یهودیان شیوه‌ی به هم و هر دو از زبان‌های سامی

کم‌اهمیت و فرعی داستان‌ها نیز تبارنامه‌های مفصلی وجود دارد. مثلاً با این که در کل مجموعه‌ی عظیم کتاب مقدس، نام هامان، وزیر و مشاور آخشورش (احتمالاً همان خشاپارشا) و از شخصیت‌های منفور تاریخ قومی یهود، تنها حدود سی بار آمده، در ترکوم شنی، ترجمه‌ی آرامی کتاب است، نسب او تا ۲۱ نسل شمرده شده تا او را نواده‌ی عمالق، نواده‌ی إلیقار، و نواده‌ی إسما معرفی کنند. عمالق، یکی از شخصیت‌های ضدیه‌ودی تاریخ یهود است که مقامی مشابه جایگاه یهودا در میان مسیحیان دارد و نامش در کتب یهود برای اشاره به هر کافری به کار رفته است. اما إلیقار کسی بود که از سوی پدرش مأموریت یافت تا یعقوب(ع) را تعقیب کند و به قتل برساند. اسا بزرگ‌ترین فرزند اسحق و ربکا و برادر یعقوب(ع) بود. وی نیز قصدِ جان یعقوب(ع) را داشت.

از این‌جا است که گمان تأثیرپذیری متون تاریخی اسلامی از متون دینی و قومی عبرانی به ذهن خطور می‌کند. تکرار موارد تشابه، مؤید این فرض است. مثلاً در انساب العرب، اعراب در تقسیم‌بندی افقی، به سه تیره‌ی بانده، عاریه و مُستَعَرَّبه تقسیم می‌شوند. از سوی دیگر، در یک تقسیم‌بندی عمودی نیز به طریق نسبت‌نامه‌ی اسنادی، رابطه‌ی پدر و فرزندی میان هر تیره به دقت مشخص می‌شود. در انساب عبرانی نیز شاهد همین روند هستیم. عبرانیان نخست در یک تقسیم‌بندی افقی به سه تیره‌ی شومرونی، ریانی، صدوقی و قرائی تقسیم می‌شوند، در مرحله‌ی بعد، رابطه‌ی پدر و فرزندی میان آن‌ها روایت می‌شود. (نصر، ج ۲، ص ۱۳)

همچنین در مطالعه‌ی سیره‌ی ابن‌هشام و ابن‌اسحق به وضوح مشاهده می‌شود که اعراب در جستجوی یک منظر نسبی در سیره‌ی پیامبر(ص) هستند. برای این کار از ادم شروع کرده‌اند و در واقع، تقسیم‌بندی تواریخ از دسته‌های انسانی، بر اساس سه فرزند نوح (سام و حام و یافث) را مینما قرار دادند. در حالی که اشارات فرقانی، به جزئیات زندگی نوح نمی‌پرداخت.

خاستگاه تبارشناسی و انساب

نخست باید توجه داشت که در متن کتاب مقدس، از انساب و تبارنامه‌ها خبری نیست، بلکه این موضوعات در متون تفسیر و ترجمه‌های کتاب مقدس ظاهر می‌شود که جملگی مربوط به دوران پس از تبعید بنی اسرائیل به بابل هستند. از این جهت، شاید بتوان انساب عبرانی را تحت تأثیر تبارنامه‌های آشوری و بابلی دانست.

بابلیان در تاریخ‌نویسی چند روش را در پیش گرفتند. نخستین صورت شناخته شده از تاریخ‌نویسی ایشان، کتابت بر روی خشت است. پادشاهان

سنت تاریخ‌نگاری اسلامی، تحت تأثیر
سنن تاریخ‌نگاری و وقایع‌نگاری کهن
منطقه، راهی نو و متفاوت از سنت قرآنی
را در پیش گرفته است

دفاتر دیوانی، مسأله‌هی عطاء (سهم مسلمانان از بیت‌المال) و سکونت قبایل و دستجات سپاه؛ و دیگری، عامل سیاسی، یعنی نیاز به انساب در درگیری نخبگان اقوام مختلف با یکدیگر بر سر مسؤولیت‌ها و افتخارات.

مورخان و نسبشناسان عبرانی در میان اعراب

عامل انتقال الگوهای نسبشناسی عبرانی، یهودیان تازه‌مسلمان بودند. بسیاری از آن‌ها پیش‌تر از علمای یهود شمرده‌می‌شدند و در میان اعراب به کتابت اشغال داشتند. در این میان، پیش از همه، نام و نشان علمای یهودی یمن در تاریخ نگاری اسلامی به چشم می‌خورد. کعب‌الاچمار، وهب بن منبه و نوف بن فضاله‌ی بکانی، در تاریخ نگاری اسلامی، اسمی شناخته شده و آشیانی هستند.

ابوعبدالله وهب بن منبه (۱۱۰-۳۴ ق) از یهودیان تازه‌مسلمان ساکن یمن بود که تبار ایرانی داشت. (حجتی، صص ۹۵-۹۴) وی گزارش‌های فراوانی از کتب کهن بازگو می‌کرد و به اساطیر و افسانه‌های پیشینیان، به ویژه اسرائیلیات، آگاهی داشت. (همان، ص ۹۵) وی بسیاری از داستان‌های تلمود را به احادیث اسلامی راه داد و در زمرة تاریخ عرب درآورد. (همان‌جا) مهم‌ترین اثر او، کتاب التیجلن، درباره‌ی پادشاهان حجمبر و روزگاران گذشته است.

مقدسی از کتاب دیگری منسوب به او به نام المبتدافی الخبر الامم الحالیه یاد می‌کند. سخاوهای می‌گوید: اثر مزبور، حاوی خرافات بسیار و نخستین اطلاعات اساسی از معارف عرب است که نظر مورخان را به خود جلب کرده و درباره‌ی سرگذشت پدران، نیاکان، و اشعار آن قوم است. (همان‌جا) همچنین او را صاحب کتابی در سیره‌ی نبوی دانسته‌اند. وی مورخی بود که اخبار و گزارش‌های فراوانی از کتب کهن بازگو می‌کرد و به اساطیر و افسانه‌های پیشینیان، به ویژه اسرائیلیات آگاهی داشت. او می‌گفت: ۹۲ کتاب را سمعان کردم که همگی آن‌ها از کتب اسماهی به شمار می‌رفتند. ۷۲ کتاب از این کتاب‌ها در کنیسه‌ها و بیست کتاب دیگر در دست مردم قرار داشت که جز شمار معده‌ودی از آنان، بر آن‌ها آگاهی نداشتند. (همان، ص ۹۶)

و هب در برخی آثارش، مثل قصصی الایتیہ کتاب اسرائیلیات و آثاری مثل زبور دلوه حکمت و هب حکمت لقمان، مواضع و هب و کتاب القدر مستقیماً مطالب متون عبری را آورده و در برخی دیگر، چون فتوح و هب و مخلی دسول الله (مربوط به تاریخ اسلام) و کتاب الملوك من حمیر و قصصیه و قبورهم (مربوط به عرسستان جنوبی) الگوهای عبرانی را با مواد تاریخی اسلامی درآمیخته است. این اسحق در مورد قصص الایتیہ

بود. (همان‌جا) اعراب و عبرانیان به دلیل نزدیکی فوق العاده‌ی زبانی، مدعیات دو طرف (هم اعراب و هم عبرانیان) در داشتن نیای مشترک، و همچنین تبادلات و منافع اقتصادی بی‌نهایت به هم آمیختند و از الگوهای فرهنگی یکدیگر بهره بردند.

با ظهور دین مبین اسلام، برای یهودیانی که در قلمروی اعراب می‌زیستند، دوره‌ی جدیدی از آزادی شروع شد. حکام مسلمان به مراتب روشن‌فکرتر و آزادمنش‌تر از رهبران مسیحی آن زمان بودند. داشگاههای سورا و پومبیتیا که توسط حکام ایرانی تعطیل شده بود، مجدداً گشوده شد. یک بار دیگر، بابل، مرکز تحصیل تورات و علوم دینی یهود برای تمام یهودیان جهان شد. هر دو قوم در داشن و فرهنگ پیش می‌رفتند. آزادی و آزادگری برای هر دو ملت اثرات سودمندی در بر داشت. (کلارپمن، ج ۲، ص ۲۶۳)

در این زمان، همزیستی عبرانیان با اعراب، از سویی موجب غنای فرهنگ شفاهی عبرانیان به ویژه در شعر و نظام شد و از دیگر سو، بر غنای فرهنگ مکتوب اعراب افزود. (همان‌جا) یهودیان پیش از آن، به شعر و شاعری کمتر توجه نشان می‌دادند. ولی در این زمان، شعر عبری شکوفا شد (همان‌جا). در مقابل، اعراب فقر سنت مکتوب خود را به باری یهودیان و عبرانیان تازه‌مسلمان جبران کردند.

در زمان خلافت عمر بن خطاب، تدوین امور دیوانی و مالی، تقسیم غنایم و سهم قبایل و جنگجویان، نیاز به داشتن انساب را به شدت تقویت کرد. لازم بود متونی با محتواهای تبارشناسی و نیز مختصروی از سیره و اعمال افراد تدوین و تولید شود. اما اعراب علی‌رغم مهارت در روایت شفاهی، سنت مکتوب طولانی نداشتند و ناچار بودند از ذخیره‌ی فکری و علمی کاتبان عبرانی بهره بگیرند. این کاتبان در سراسر منطقه به کتابت متون درباری اشتغال داشتند و از این راه، داشن فراوانی اندوخته بودند. احتمالاً در این زمان، اصول و الگوهای نسبشناسی عبرانی به متون اسلامی راه یافت. کاتبان در تکمیل الگوهای نسبشناسی عبرانی، از اشعار و اساطیر دوران جاهلیت استفاده کردند.

در عصر اموی، جنگ‌های متعدد و دامنه‌دار، احساسات قبیله‌ای و تفاخرات مربوط به آن (مثل انساب و ایام) را برانگیخت. در این زمان، نسبشناسانی چون عفیل بن ابی طالب، مخرمه بن نواف و نخار بن اوس شروع به نقل انساب جاهلی کرد.

پس در دوران خلافت راشدین و دوران خلافت اموی، دو عامل موجب رشد نیاز به نسب‌نگاری شد: یکی عامل مادی، شامل نیاز به انساب در ساماندهی

در قرآن هیج سرگذشتی با جزئیات نقل نشده، بلکه نکاتی مایه‌ی تأمل و دقت، یا آموزنده‌ی حکمت و موقعه، یا سنتی الهی بیان شده‌اند



در بازشناسی عوامل مؤثر بر تاریخ‌نگاری اسلامی و تغییراتی که در روند شکل‌گیری و توأم آن شاهد بوده‌ایم، پژوهش‌های بیشتر و دامنه‌دارتر آینده به دست اندیشمندان تاریخ‌شناس، بی‌شک از سیاری دقائق و نکات مهم تاریخی ابهام‌زدایی خواهد کرد.

منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۰). *اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری عهد صفوی*. تهران: امیرکبیر.
- چاپل، گوردون (۱۳۵۵). *تاریخ ترجمه‌ی سعید حمدیان*. تهران: امیرکبیر.
- حاجتی، سید محمد باقر (۱۳۷۱). *سیری در سیره‌نویسی و مروری بر احوال و اشاره‌ای از سیره‌نویسان*. بی‌خواهی: کنگره‌ی جهانی حضرت (رضاع).
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰). *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*. تهران: نقش جهان.
- شاکر، مصطفی. علم تاریخ و تاریخ‌نگاری در اسلام.
- صدر، محمدباقر (۱۳۸۳). *المدرسه‌ی القرانیہ*. قم: دارالکتاب الاسلامی.
- عطوان، حسن (۱۳۷۱). *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی*. ترجمه‌ی حمیدرضا شیخ، مشهد: استان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کلایرمن، زیلرت ولی (۱۳۴۹). *تاریخ قوم یهود*. تهران: انجمن فرهنگ اوتیم هنرها، ج. ۲.
- مصطفه‌ی، مرتضی (۱۳۷۰). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*. تهران: صدرا، ج. ۵.
- ناجی، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۹). *تاریخ و تاریخ‌نگاری*. تهران: مرجع.
- نتنصر، ایوب (۱۹۹۹). *بادیانند*. پژوهش‌نامه‌ی یهود ایران. با همکاری ایرج افشار. اس‌انجلس: مزاد، ج. ۵.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۶). *بیانی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*. تهران: وزارت امور خارجه.

Bacher, W (1895). *Qirqisani, the Karaite and His Work on Jewish Sects*, JQR, O. S. VII.

El Hebr, Tayed (1999). *Reinterpreting Islamic Historiography: Harun Al-Rashid and narrative of the "Abbasid Caliphate"*, Cambridge: Cambridge Studies in Islamic Civilization.

Nemoy, L. (1930). *Al-Qirqisani's Account of the Jewish Sects and Christianity*, Hebrew Union College Annual, Vol. VII.

Nemoy, L. (1980). *Karaite Anthology*. New Haven.

پی‌نوشت

۱. البته پیش از هر چیز، باید توجه داشت که رویکرد ما نسبت به مقولاتی جون سنت تاریخ‌نگاری قرآن یا سنت تاریخ‌نگاری اسلامی، رویکردی غیرازرسی است. به این معنی که در یک کار علمی، هیچ کدام را بر دیگری برتری نمی‌دهیم بلکه وجود متفاوت و تمایزات آن‌ها مقصود و منظور ماست.
۲. ویلهلم باخر (۱۸۵۰-۱۹۱۳) نخستین کسی بود که توجه پژوهشگران را به وجود کتاب فرقه‌سانی جلب کرد. در این مورد ن. گه:

Bacher, W (1895). *Qirqisani, the Karaite and His Work on Jewish Sects*, JQR, O. S. VII, pp. 687-710.

همجنین درباره‌ی فرقه‌سانی و اثرون ن. گه:

Nemoy, L. (1930). *Al-Qirqisani's Account of the Jewish Sects and Christianity*, Hebrew Union College Annual, Vol. VII, pp. 328-382; idem (1980). Karaite Anthology. New

Haven, pp. 42-68.

درباره‌ی آغاز مسیحیت در نجران، از آثار وهب استفاده کرده و از این طریق، نوشته‌های وهب به تاریخ و تفسیر زیری راه یافته است. (همان، ص ۹۶)

دیگر مورخ مهم یهودی یمنی‌الاصل، کعب‌الاحبار بود که در زمان ابی‌مکر (یا عمر) مسلمان شد. او بیش از دیگر راویان یهودی صدر اسلام، شهروت داشت زیرا در دوران خلافت عثمان، مشاور وی بود و در همین حال، به تدریس و تربیت طلاب همت گماشته بود. او در خلال روایاتش، همواره دیگر دانشمند یهود، نوف بن فضاله‌ی بکانی بود که به اسلام گروید و از تابعین شد. وی حکیمی قصه‌گو بود که روایاتی از تولات نقل می‌کرد. (عطوان، ص ۱۴۱)

در این میان، نام نسب‌شناسان یهودی چون الفرقسانی که تأثیر عمیقی بر انساب اسلامی گذاشته‌اند، تنها در دهه‌های اخیر بر ما روشن شده است. ابویوسف یعقوب الفرقسانی در سال ۳۲۶ ق.ق. رساله‌ای تحت عنوان کتاب *الاتحاو و المراقب* به زبان عربی تألیف کرد و درباره‌ی تیره‌های مختلف یهودیان و مسیحیان سخن راند. این کتاب در میان عرب‌زبانان مشهور شد و احتمالاً الگوی نسب‌شناسی قرار گرفت. (تنصر، ج ۲، ص ۱۳)

پاسخ به یک پرسش مهم

با توجه به این حقیقت که اعراب جاهلی نیز نوعی از نسب‌شناسی را در فرهنگ شفاهی خود به کار می‌گرفتند، چرا باید قبول کیم انساب اسلامی مستقیماً از انساب جاهلی اقباس نشیده و دستکاری مورخان یهودی پس از اسلام نیز در آن دخیل بوده؟

در پاسخ باید گفت انساب قبایل صحرانشین بی‌شک جامل ریشه‌های تاریخی است، ولی با تاریخ آن طور که ما می‌شناسیم، بیگانه است. زیرا خاصیت انساب شفاهی قبایل صحرانشین این است که:

۱. انساب آن‌ها ارتباط خود را با زمان از دست داده است؛

۲. گاه از اندیشه‌ی بسیار مبهمی برخودار است؛

۳. بین اسطوره و واقعیت سرگردان است. شکی نیست که این انساب، بسیاری از واقعیت‌های تاریخی را با خود دارند و در عین حال، چهره‌ی نخستین آن‌ها، دچار تحول و تغییر شده است.

این در حالی است که انساب اسلامی از چنان قوتی برخودار بود که برخی از کتاب‌های تاریخی بر پایه‌ی انساب تألیف شد. مثل انساب الاشراف بلاذری درباره‌ی امویان و زیبریان و تاریخ خوارج. نخستین اخباریان، خود نخستین نسب‌شناسان نیز بودند. مثل محمد بن سائب کلبی و فرزندش، هشام، مصعب بن زیبر و هیثم بن عدی.

خاتمه

انساب عرب پس از اسلام، نه با تاریخ‌نگاری قرآنی و اوایل اسلام تناسب دارد و نه دقیقاً ادامه‌ی روند انساب جاهلی یمن، جزیره و شام است. در میان این دو دوره، جدایی و انفکاکی مشاهده می‌شود که احتمالاً حاصل تأثیر مورخان یهودی‌الاصل است.

پژوهشی که از نظر گذشت، گامی کوچک بود در بضاعت علمی نویسنده،